

دورنمای جهانی www.csr.ir

موج نوین سکولارزدایی*

پیتر. ال. برگر

برگردان: افشار امیری

مقدمه

مطالب منتشره حاصل از این پروژه، مرا با امری روبرو ساخت که نام آن را «تجربه شگرف»^۴ نهاده‌ام. کتاب نسبتاً قطور فوق همچنان روی میز کارم قرار داشت تا این که روزی این سؤال را از خود پرسیدم که بنیاد مک آرتور چه توجیهی برای تخصیص بودجه‌ای چند میلیون دلاری، به مطالعه و بررسی بنیادگرایان دینی دارد؟

دو جواب به ذهن متبادر شد. جواب اول، جوابی بدیهی بوده و چندان جالب توجه نبود: بنیاد مک آرتور دارای تشکیلاتی پیشرواست و

چند سال پیش اولین جلد از مجموعه به اصطلاح «پروژه بنیادگرایی»^۱ را بر روی میز کار خود دیدم. پروژه بنیادگرایی تحت سرپرستی و ریاست مارتین مارتی^۲، مورخ مشهور تاریخ کلیسا در دانشگاه شیکاگو به مرحله اجرا در آمد و بودجه آن را بنیاد مک آرتور^۳ تأمین می کرد. تنی چند از پژوهشگران شناخته شده در این پروژه حضور داشتند و لذا مطالب منتشر شده از کیفیتی عالی برخوردار هستند. اما تأمل در اولین مجلد از

*. نوشتار حاضر، ترجمه اولین مقاله کتاب *The Desecularization of the World.; Resurgent Religion and World Politics*, (Published Jointly by Ethics and Public Center & Wm. B. Eredmans Publishing Co, Washington D.C., 1999). است که توسط پیتر ال. برگر و تنی چند از پژوهشگران و صاحب نظران علوم اجتماعی به رشته تحریر درآمده است. اولین مقاله، که نام اصلی کتاب نیز از آن اقتباس شده است توسط پیتر ال. برگر تهیه شده است. پیتر ال. برگر، استاد دانشگاه و مدیر مؤسسه مطالعات فرهنگ اقتصادی در دانشگاه بوستون است. از جمله کتاب‌هایی که وی به رشته تحریر در آورده است عبارت‌اند از: عظمتی در آینده: در جستجوی اعتقاد در عصر خوش باوری (۱۹۹۲) و خنده آزاد (۱۹۹۷).

1. Fundamentalism Project

2. Martin Marty

3. MacArthur Foundation

4. Aha! Experience

بنیادگرایان را افرادی ضد پیشرفت تلقی می‌کند؛ لذا این بنیاد، با انجام این پروژه، به شناخت دشمنان خود می‌پرداخت. اما جواب جالب توجه دیگری نیز وجود داشت: «بنیادگرایی» پدیده‌ای عجیب بوده و درک آن مشکل است و هدف از انجام این پروژه، تعمق در این دنیای بیگانه و درک هرچه بیشتر آن بود. اما بنیادگرایی برای چه کسانی این ویژگی را دارد؟ و چه کسانی آن را دنیایی عجیب تلقی می‌کنند؟ البته پاسخ این سؤالات آسان بود: این دنیا برای افرادی نظیر اساتید دانشگاه‌های مشهور آمریکا، که مقامات بنیاد مک‌آرتور با آنها در تماس هستند دنیایی عجیب است. و در اینجا بود که آن «تجربه شگرف» روی داد. آنچه سبب شد «پروژه بنیادگرایی» اجرا شود ناشی از درک وارونه جهان بود که بر طبق آن «بنیادگرایی» پدیده‌ای نادر و غامض تلقی می‌شد (در تعاریف رایج در مورد بنیادگرایی، آن را به هرگونه حرکت احساسی دینی اطلاق می‌کنند). اما اگر با دقت به تاریخ و یا به جهان معاصر نظر بیفکنیم در خواهیم یافت که آنچه نادر است پدیده بنیادگرایی نیست، بلکه آگاهی و علم ماست که ناقص و ناکافی است. پدیده‌ای که درک آن مشکل است آخوندهای ایران نیستند بلکه این اساتید دانشگاه‌های آمریکا هستند که در این زمینه منفعل عمل کرده‌اند. شرح و توضیح این مطلب می‌تواند پروژه‌ای چند میلیون دلاری را طلب کند.

نقایص نظریه سکولاریزاسیون

در اینجا باید اذعان داشت که نمی‌توان گفت ما در جهانی سکولار زندگی می‌کنیم. به جز چند

مورد استثنا، جهانی که ما امروزه در آن زندگی می‌کنیم همانند گذشته آکنده از احساسات دینی است و در برخی مناطق این احساسات بسی بیشتر از گذشته است. و این خود بدان معناست که کل ادبیاتی که مورخان و دانشمندان علوم اجتماعی نام «نظریه سکولاریزاسیون» بر آن نهاده‌اند دارای نقایص عدیده‌ای است. من در کارهای اولیه خود به پیشبرد این ادبیات جدید کمک نمودم. با افراد آگاهی در این زمینه در ارتباط بودم و بسیاری از جامعه‌شناسان دینی نیز با من هم عقیده بودند و گمان می‌کنم این اشتراک عقیده، از پایه‌های منطقی مستحکمی برخوردار بود. برخی از مطالبی که ما منتشر نمودیم هنوز هم تازگی دارند. (من همیشه به دانشجویان خود این نکته را خاطر نشان می‌سازم که یکی از مزایای دانشمند علوم اجتماعی بودن این است که بر خلاف افرادی نظیر فلاسفه یا عالمان دینی، دانشمندان علوم اجتماعی در صورت رد یا قبول نظریه‌هایشان، در هر دو حالت، از نوعی انبساط خاطر برخوردار می‌شوند!). با وجودی که اصطلاح «نظریه سکولاریزاسیون» می‌تواند در برگیرنده آراء، افکار، و مطالبی باشد که در خلال دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ منتشر شده‌اند، ولی عمدتاً می‌توان ریشه اصلی این نظریه را در عصر روشنگری^۵ جستجو کرد. ایده ساده‌ای است؛ نوگرایی لزوماً به افول دین، هم در جامعه و هم در نظر افراد، منجر خواهد شد. ولی همین ایده بسیار ساده، غلط از آب در آمده است.

۵. عصر روشنگری (The Enlightenment) حرکتی فلسفی در قرن هیجدهم بود که شاخصه اصلی آن زیر سؤال بردن اصول و ارزش‌های سنتی جامعه، تأکید بر نقش فرد، عقل‌گرایی، و روش تجربی در علم بود.

می تواند مقبولیت لازم را دارا باشد). اما افراد دینی، به ویژه آن دسته از افرادی که از عقاید سنتی و مکتبی برخوردار هستند، بر ارتباط نوگرایی/سکولاریزم صحه گذاشته اند و از این بابت بسیار ناخرسندند. برخی از این افراد، نوگرایی را دشمنی تلقی می کنند که باید در هر زمان با آن جنگید. در مقابل، افراد دیگری وجود دارند که نوگرایی را نوعی جهان بینی شکست ناپذیر می دانند که عقاید و رویه های دینی، ناگزیر از هماهنگی و هم آوانمودن خود با آن هستند. به عبارت دیگر، «طرد»^۶ یا «تطابق»^۷ دو راهبردی هستند که جوامع دینی می توانند در جهانی سکولار اتخاذ کنند. نظیر بسیاری از مواردی که مبتنی بر ادراکات دنیوی هستند، این دو راهبرد نیز نتایج مبهمی به دنبال داشته اند.

البته از لحاظ نظری می توان بسیاری از افکار و ارزش های جدید را رد کرد، اما مشکل می توان رد کردن آنها را با زندگی مردم مرتبط دانست. برای نیل به این هدف باید یکی از دو راهبرد زیر را دنبال نمود. راهبرد اول «انقلاب دینی»^۸ است: یعنی فرد تلاش کند که کلیت جامعه را تحت سیطره خود در آورده و دین ضد تجدد خود را بر همه تحمیل کند. در جهان معاصر بسیاری از کشورها با این مشکل روبه رو هستند. (فرانکو سعی داشت در اسپانیا به چنین امری مبادرت ورزد و شکست خورد؛ و آخوندهای ایران هنوز هم سعی دارند چنین مهمی را به انجام رسانند و در برخی مناطق دیگر نیز نمونه هایی از این دست را می توان مشاهده

البته نمی توان انکار کرد که نوگرایی در برخی مناطق تأثیر بیشتری بر جای گذشته است. اما باید به این نکته نیز توجه داشت که نوگرایی در بسیاری از مناطق، حرکت های قدرتمند ضد سکولار را به دنبال داشته است. علاوه بر این، سکولاریزاسیون در سطح اجتماعی، لزوماً با سکولاریزاسیون در سطح تفکر فردی ارتباط ندارد. برخی نهادهای دینی، قدرت و نفوذ خود را در بسیاری از جوامع از دست داده اند، اما عقاید و رویه های دینی کهنه و نو همچنان در زندگی افراد تأثیرگذار هستند. این عقاید گاهی منجر به شکل گیری نهادهای جدید می شوند و گاهی نیز انفجار عظیم احساسات دینی را به دنبال دارند. بر عکس، نهادهای شناخته شده دینی نیز می توانند نقش های اجتماعی و سیاسی در جامعه ایفا کنند در حالی که افراد انگشت شماری به دین و رویه دینی مورد حمایت این نهادها اعتقاد دارند. نهایت این که رابطه بین دین و نوگرایی تا حدودی پیچیده است.

اصولاً این موضوع که نوگرایی، لزوماً به افول دین می انجامد «فاقد ارزش» است. یعنی هم افرادی که آن را خوش یمن می پندارند و هم افرادی که آن را بدیمن می دانند بر آن مهر تأیید می نهند. بسیاری از متفکران عصر روشنگری و بسیاری از افراد روشن ضمیر، از آن زمان تاکنون بر این نکته تأکید داشته اند که سکولاریزم پدیده جالب توجهی است. در نظر آنان سکولاریزم به واسطه طرد پدیده های دینی که «واپسگرا»، «خرافات» یا «ارتجاعی» هستند، پدیده میمون و خجسته ای است (البته دینی که این ویژگی های منفی از آن طرد شده باشد هنوز

6. rejection

7. adaptation

8. religious revolution

کرد). به این منظور باید به پدیده نوگرایی توجه

داشت زیرا نوگرایی می تواند جوامع بسیار ناهمگون را به یکدیگر پیوند داده، و ارتباطات فرهنگی بین این جوامع را ارتقا دهد. دو عامل فوق الذکر، یعنی گردآمدن جوامع ناهمگون و ارتقا سطح ارتباطات فرهنگی، علاقه مندی به تکثرگرایی را تقویت می کنند و با ایجاد انحصارطلبی های دینی سازگاری ندارند. راهبرد دیگری که می تواند مردم را وادار به رد تفکرات و ارزش های جدید در زندگی خود سازد، ایجاد خرده فرهنگ های دینی⁹ است که هدف از ایجاد آنها جلوگیری از تأثیر جوامع خارجی می باشد. این راهبرد تا حدودی کارآمدتر از راهبرد انقلاب دینی به نظر می رسد اما با مشکلات عدیده ای روبرو است. فرهنگ جدید از قدرت فراوانی برخوردار است و تلاش مضاعفی لازم است تا بتوان نظام دفاعی مستحکمی در برابر آن ایجاد نمود. جالب توجه آن که، نهادهای دینی با توسل به راهبرد «تطابق» بر نظریه سکولاریزاسیون خط بطلان کشیده اند. اگر ما واقعاً در دنیایی سکولار زندگی می کنیم، پس در آن صورت انتظار می رود که نهادهای دینی برای بقای خود هر چه بیشتر با سکولاریزم سازگاری یابند. این همان نمود تجربی راهبرد تطابق است. حقیقت آن است که جوامع دینی، علی رغم عدم تطابق و سازگاری با الزامات جهان سکولار، همچنان باقی مانده و حتی گسترش یافته اند. به بیان ساده تر، تجربه دین سکولاریزه شده عموماً با شکست مواجه شده است؛ اما حرکت های دینی به همراه اعتقادات و رویه هایی که از گرایشات مافوق طبیعی منبعث می شدند با موفقیت های

کلیسای کاتولیک در مقابل نوگرایی

کشمکش بین نوگرایی و کلیسای کاتولیک رم، مشکلات ناشی از اتخاذ راهبردهای گوناگون را به خوبی نشان می دهد. در آستانه عصر روشنگری و تحولات متعدد ناشی از آن، عکس العمل اولیه کلیسا نسبت به این پدیده در ابتدا ستیزه جویانه، و پس از آن رد اعتراض آمیز آن بود. شاید بتوان گفت مهم ترین رخداد اعتراض آمیز کلیسا در این زمینه، در سال ۱۸۷۰ اتفاق افتاد. در این سال اولین شورای واتیکان، برائت پاپ از گناه و معصومیت مریم مقدس را اعلام داشت و رم را در قالب ارتش ویکتورمانوئل اول^{۱۰} اشغال نمود. (این تنفر و بیزاری دوجانبه بود. اگر تاکنون از بنای یادبود رم دیدن کرده باشید حتماً به نحوه قرار گرفتن تندیس موجود در آن توجه کرده اید. این بنا به یاد واحدهای ارتشی که شهر رم را به نام «نهضت اتحاد ایتالیا»^{۱۱} اشغال کردند ایجاد شد و تندیس موجود در بنای یادبود در حالی که یونیفورم ارتش ایتالیا را برتن دارد در وضعیتی قرار گرفته است که روی آن دقیقاً متوجه واتیکان است.)

حدود یکصدسال بعد، شورای دوم واتیکان، این موضع طردآمیز را تا حد زیادی تعدیل کرد و سعی نمود کلیسا را با مسائل روز هماهنگ و هم آوا ساخته و آن را با جهان جدید منطبق و سازگار نماید. (به خاطر دارم که درست قبل از شورای دوم واتیکان از یک عالم دینی پروتستان

9. religious subculture

10. Victor Emmanuel I

11. Risorgimento



پرسیدم که به نظر وی در این شورا چه اتفاقی خواهد افتاد؛ وی پاسخ داد، که نمی‌داند در شورا چه اتفاقی خواهد افتاد اما مطمئن است که شرکت‌کنندگان در آن نشست، صورت جلسه نشست پیشین را نخواهند خواند! انتظار می‌رفت که شورای دوم واتیکان در پیچه‌های جدیدی برخورد فرهنگ کاتولیک بگشاید. این خرده فرهنگ‌نگامی شکل گرفت که مشخص گردید کل جامعه را نمی‌توان تحت سیطره خود در آورد. در ایالات متحده، خرده فرهنگ کاتولیک تا همین اواخر تأثیرگذار بوده است. مشکل گشایش در پیچه‌های جدید این است که نمی‌توان بر ورود مطالب به داخل، نظارت کامل داشت و در واقع ورود دنیای متلاطم فرهنگ جدید، مشکلات قابل توجهی را فراراه کلیسا قرار داده است. در قلمرو کنونی پاپ، کلیسا دوره‌های مختلف توجه به راهبردهای دوگانه «طرد» یا «تطابق» را تجربه کرده است، راهبردهایی که در کشورهای مختلف نتایج متناقضی را به دنبال داشته است.

نکته‌ای که باید در اینجا خاطر نشان گردد این است که تمام مشاهدات من فاقد بار ارزشی هستند؛ به عبارت دیگر، سعی دارم وضعیت کنونی دین را بی طرفانه مورد بررسی قرار دهم. لذا در طول انجام این تحقیق و گردآوری مطالب لازم، سعی داشته‌ام عقاید دینی خود را مدنظر قرار ندهم. به عنوان یک جامعه‌شناس دینی، احتمال می‌دهم که کلیسای رم، در آستانه تحولات و دگرگونی‌های بعد از شورای دوم واتیکان، مجبور بوده است اصول و رویه خود را تحدید نماید. با این حال، این گفته بدان معنا

نیست که من از لحاظ دینی با آنچه که در کلیسای کاتولیک رم اتفاق افتاده است موافق هستم. در واقع، اگر من یک کاتولیک بودم، به این وقایع و تحولات با دیده شک و تردید می‌نگریستم. اما من یک پروتستان لیبرال هستم (لیبرال از لحاظ وضعیت دینی و نه از لحاظ سیاسی)، و از لحاظ وجودی هیچ‌گونه ارتباطی با اتفاقات و تحولات جامعه کاتولیک ندارم. در اینجا من به عنوان یک عالم الهیات سخن نمی‌گویم بلکه به عنوان جامعه‌شناسی سخن می‌گویم که می‌تواند ادعا کند در این زمینه مطالعاتی انجام داده است.

عرصه جهانی دین

می‌توان گفت که در عرصه جهانی دین، حرکت‌های محافظه‌کارانه، ارتدکس و یا سنتی هستند که تقریباً در همه جا روندی رو به رشد را در پیش گرفته‌اند. این حرکت‌ها دقیقاً همان حرکت‌هایی هستند که سازگاری کلیسا با نوگرایی را به نحوی که روشنفکران پیشرو تعریف می‌کنند مردود می‌شمارند. بر عکس، حرکت‌ها و نهادهای دینی که تلاش بسیاری جهت تطابق دین با نوگرایی مصروف داشته‌اند تقریباً در همه جا سیری نزولی را دنبال نموده‌اند. در ایالات متحده، در مورد این پدیده سخن بسیار گفته شده و تفاسیر فراوانی ارائه گردیده است و نمونه بارز آن را می‌توان در افول مشرب اصلی پروتستانیزم و ظهور مسیحیون انجیلی در آنجا مشاهده کرد. در این زمینه نمی‌توان ایالات متحده را یک استثنا دانست.

پروتستانیزم نیز این‌گونه نیست. حرکت محافظه‌کارانه کلیسای کاتولیک رم تحت

نمی‌توان آن را به سایر سنت‌ها و حرکت‌های دینی اطلاق کرد. همچنین اگر فرد بخواهد تحولات و تغییرات فوق‌الذکر را توضیح دهد، اصطلاح بنیادگرایی می‌تواند کاربردهای دیگری نیز داشته باشد. بنیادگرایی می‌تواند ترکیبی از چند ویژگی مختلف نظیر احساسات شدید دینی، روحیه فرهنگی و فکری زمان، و رجعت به منابع سنتی اقتدار دینی را شامل شود. این‌ها، در واقع، ویژگی‌های مشترک موجود در مرزهای فرهنگی بوده و وجود آنها منعکس‌کننده حضور نیروهای سکولار در جامعه می‌باشد. زیرا بدون وجود نیروهای سکولار، وجود این ویژگی‌ها توجیهی نداشته و منطقی به نظر نمی‌رسد. (از این لحاظ، حداقل می‌توان این نکته را خاطر نشان کرد که وجود این ویژگی‌ها به گونه‌ای دوپهلوی و کنایه‌دار، صحت احتمالی نظریه سکولاریزاسیون را تأیید می‌دارد.) به نظر من، تعامل نیروهای سکولار و ضدسکولار می‌تواند یکی از مهم‌ترین موضوعات جامعه‌شناسی دینی در جهان معاصر قلمداد گردد، ولی به علت گستردگی بحث نمی‌توان در این مقال، به طرح کامل آن مبادرت ورزید و من تنها به اشاره مختصری بسنده می‌کنم: بنابر دلایل کاملاً قابل درک، نوگرایی بسیاری از قطعیات قدیمی موجود در جامعه را دچار تزلزل نموده است؛ عدم قطعیت، وضعیتی است که تحمل آن برای بسیاری از مردم مشکل است؛ لذا هر حرکتی (حتی حرکت‌های غیردینی) که مبشر تجدید قطعیات گذشته و یا ارائه قطعیات جدید باشد از

سرپرستی پاپ ژان پل دوم، هم منجر به روی گردانی مردم از کاتولیسیزم گردیده است، و هم احساسات کاتولیکی ژرفی را در میان جوامع کاتولیک، به ویژه جوامع کاتولیک کشورهای غیرغربی، به دنبال داشته است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کلیسای ارتدکس در روسیه جان تازه‌ای گرفت. گروه‌های رو به رشد یهودی در اسرائیل و خارج از سرزمین فلسطین، همگی ارتدکس هستند. به همین ترتیب خیزش‌های چشمگیر محافظه‌کاری دینی در بسیاری از جوامع مهم دینی (نظیر اسلام، هندویسم و بوداییسم) مشاهده شده و حرکت‌های احیالگانه در جوامع کوچکتر (نظیر شینتو^{۱۲} در ژاپن و سیکیزم^{۱۳} در هند) به چشم می‌خورد. این حرکت‌ها از لحاظ تبعات و عوارض جانبی با یکدیگر تفاوت بسیار دارند. فصل مشترک این حرکت‌ها، همانا الهام‌پذیری آنان از دین می‌باشد. لذا روی هم رفته این حرکت‌ها بر این اندیشه که نوگرایی و سکولاریزم، پدیده‌های هم‌ریشه و مرتبطی هستند خط بطلان می‌کشند. آنچه می‌توان گفت این است که حرکت‌های فوق‌الذکر نشان می‌دهند که به همان میزان که سکولاریزم پدیده مهمی در جهان معاصر محسوب می‌شود، حرکت‌های ضدسکولار در جهان نیز از چنین اهمیتی برخوردارند.

هم در وسایل ارتباط جمعی و هم در انتشارات علمی و دانشگاهی، این حرکت‌ها را اغلب تحت عنوان «بنیادگرایی»^{۱۴} معرفی می‌کنند. این اصطلاح، چندان مناسب نیست زیرا هم معنایی منفی را به همراه دارد و هم از تاریخ پروتستانیزم آمریکا مشتق گردیده است و لذا

12. Shinto

13. Sikhism

14. Fundamentalism

بازار خوبی برخوردار است.

تفاوت‌های موجود میان نهضت‌های مترقی

با وجودی که ویژگی‌های مشترک فوق‌الذکر، از اهمیت لازم برخوردار هستند، در تحلیل تأثیرات مختلف سیاسی و اجتماعی خیزش‌های دینی، باید به شرح کامل تفاوت‌های آنها نیز توجه داشت. اهمیت این موضوع هنگامی روشن می‌شود که به دو نمونه مهم خیزش دینی در جهان امروز، یعنی خیزش اسلامی و خیزش مسیحیت انجیلی، اشاره کنیم. مقایسه آنها می‌تواند نمایانگر نامناسب بودن اطلاق صفت «بنیادگرا» به هر دوی این خیزش‌ها باشد.

خیزش اسلامی، به واسطه پیامدهای مشهود و بلافصل سیاسی، بیشتر شناخته شده است. با این حال، اگر تنها از بُعد سیاسی به مسئله بنگریم، مرتکب اشتباه بزرگی خواهیم شد. این خیزش، در واقع، احیای مؤثر و مؤکد تعهدات دینی است. این خیزش، پهنه جغرافیایی گسترده‌ای را در بر گرفته و کلیه کشورهای اسلامی از شمال آفریقا تا جنوب شرق آسیا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. خیزش اسلامی هر روز طرفداران بیشتری در مناطق مختلف، به ویژه کشورهای منطقه صحرای آفریقا (که در آنها رقابت سختی بین اسلام و مسیحیت وجود دارد)، پیدا کرده است. این حرکت در جوامع رو به رشد مسلمان در اروپا، و به میزان کمتری در آمریکای شمالی، نمود بیشتری داشته است. هر جا حرکت اسلامی ریشه دوانده است نه تنها سبب احیا و تجدید عقاید اسلامی گردیده است، بلکه از سبک زندگی اسلامی، که در بسیاری موارد با تفکرات جدید

سازگاری ندارد، نیز حمایت می‌کند. این حرکت با بسیاری از تفکرات دنیای جدید نظیر رابطه دین و دولت، نقش زنان، مشخصه‌های اخلاقی رفتار روزمره، و حدود و ثغور تسامح دینی و اخلاقی مخالف است. تجدید حیات اسلامی، چنان‌که برخی روشنفکران پیشرو اعتقاد دارند، محدود به بخش‌های عقب افتاده اجتماع که کمتر با پدیده نوگرایی آشنا شده‌اند، نیست. بر عکس، این حرکت در شهرهایی گسترش یافته است که پدیده نوگرایی به میزان قابل توجهی در آنجا رسوخ کرده است و در برخی کشورها، این حرکت در میان افرادی مشاهده شده است که از آموزش عالی به سبک غربی برخوردار بوده‌اند. به عنوان مثال، در مصر و ترکیه، دختران بسیاری از خانواده‌های سکولار، پوشش و حجاب اسلامی را برای خود برگزیده‌اند.

در عین حال، در درون حرکت تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. حتی در خاستگاه اسلام، یعنی خاورمیانه، تفاوت‌های دینی و سیاسی عمده‌ای بین حرکت‌های شیعه و سنی به چشم می‌خورد و مثلاً محافظه‌کاری اسلامی در کشورهای نظیر ایران و عربستان سعودی تفاوت‌های ماهوی با یکدیگر دارند. هر چه از خاورمیانه دورتر می‌شویم تفاوت‌ها بیشتر و چشمگیرتر می‌شوند. و لذا در اندونزی، که پرجمعیت‌ترین کشور اسلامی است، نهضت دینی قدرتمندی نظیر «نهضت العلماء» طرفدار مردم سالاری و کثرت‌گرایی بوده و با آنچه که معمولاً بنیادگرایی اسلامی نامیده می‌شود کاملاً متفاوت است. در حالی که در برخی مناطق، شرایط سیاسی، زمینه فعالیت گروه‌های طرفدار مردم سالاری و کثرت‌گرایی را فراهم

آورده است، در بسیاری مناطق جهان اسلام، بحث‌ها و مشاجرات فراوانی در زمینه رابطه اسلام با انواع واقیعت‌های دنیای جدید در جریان است و حتی در میان افرادی که به یک اندازه معتقد به احیای حرکت اسلامی هستند تفاوت‌های ژرفی به چشم می‌خورد. بنا به دلایلی که ریشه در درون سنت دارد، می‌توان گفت اسلام در تطبیق خود با مفاهیم جدیدی نظیر مردم سالاری، تکثرگرایی و اقتصاد بازار، دوران سختی را پشت سر گذاشته است.

خیزش مسیحیت انجیلی نیز به همان اندازه حیرت‌آور بوده است. از لحاظ جغرافیایی این حرکت پهنه گسترده‌تری را فرا گرفته است. خیزش مسیحیت انجیلی پیروان فراوانی در شرق آسیا داشته است. در جوامع چینی (و علی‌رغم مجازات‌های سنگین در سرزمین اصلی چین)، کره جنوبی، فیلیپین، جنوب اقیانوس آرام، صحرای آفریقا و در برخی مناطق اروپا که سابقاً تحت سیطره کمونیسم بوده‌اند، این حرکت نمود چشمگیری دارد. اما حرکت فوق‌الذکر در آمریکای لاتین از موفقیت بسیاری برخوردار بوده است. هم‌اینک تخمین زده می‌شود که بین ۴۰ تا ۵۰ میلیون پروتستان انجیلی در جنوب مرز آمریکا زندگی می‌کنند که اکثریت آنها نسل اول پروتستان‌های انجیلی می‌باشند. پنتاکستالیسم^{۱۵} که باورهای انجیلی و محذوریت‌های شدید اخلاقی را با علاقه زایدالوصف به عبادت و شفای روحانی در هم آمیخته است بیشترین طرفداران را در خیزش پروتستانیزم پیدا کرده است. در آمریکای لاتین، روی آوردن مردم به پروتستانیزم، دگرگونی‌های فرهنگی، نظیر نگرش

جدید به مفهوم کار و مصرف، رسوم آموزشی جدید، و رد تفکرات مردسالاری را به دنبال داشته است.

خیزش جهانی پروتستانیزم انجیلی از ایالات متحده نشأت می‌گیرد زیرا مبلغان این حرکت برای اولین بار از آمریکا به سایر نقاط جهان گسیل شدند. اما نکته‌ای که باید بر آن تأکید داشت این است که در کلیه مناطق جهان، و به ویژه در آمریکای لاتین، موج جدید پروتستانیزم انجیلی کاملاً بومی بوده و متکی به حمایت هم‌مسلمانان آنان در ایالات متحده نمی‌باشد. در واقع، پروتستان‌های انجیلی در آمریکای لاتین، مبلغان خود را روانه جوامع اسپانیایی زبان در ایالات متحده کرده و تعداد کثیری از آنان را علاقه‌مند و دنباله‌رو مسلک پروتستانیزم انجیلی نموده‌اند. قدر مسلم آن‌که مفهوم و محتوای دینی حرکت‌های اسلامی و پروتستانیزم انجیلی با یکدیگر کاملاً متفاوت است. این تفاوت در تبعات سیاسی و اجتماعی آنها (که بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت) نیز مشهود است. اما این دو حرکت از یک جنبه بسیار مهم دیگر نیز با یکدیگر تفاوت دارند: نهضت اسلامی عمدتاً در کشورهای اسلامی و در میان مهاجران مسلمان (نظیر مهاجران مسلمان در اروپا) نضج گرفته، در حالی که حرکت پروتستانیزم انجیلی در سراسر جهان و در کشورهایی در حال رشد و گسترش است که قبلاً با این مسلک بیگانه بوده‌اند و یا پیروان آن اقلیت ناچیزی از جمعیت آن مناطق را تشکیل می‌داده‌اند.



استثنای‌ها در فرضیه سکولارزدایی

در اینجا مطالبی را که قبلاً به آنها اشاره شد مرور می‌کنم: جهان امروز جهانی، به شدت دینی است و نمی‌توان آن را، چنان‌که بسیاری از تحلیل‌گران نوگرا (خواه از روی تفنن و خواه از روی یأس) اعلام کرده‌اند، جهانی سکولار نامید. با این حال، در این زمینه می‌توان به دو استثنا اشاره کرد که یکی از آنها بسیار روشن و واضح است و دیگری از چنین وضوحی برخوردار نمی‌باشد. اروپا اولین استثنا در این زمینه است - مخصوصاً آن قسمت از اروپا که در غرب دیوار برلین قرار دارد (تحولاتی که در کشورهای بلوک شرق صورت گرفت همچنان موضوع تحقیقات و پژوهش‌های فراوان قرار می‌گیرند و در هاله‌ای از ابهام باقی مانده‌اند). به نظر می‌رسد نظریه سکولاریزم در اروپای غربی مصداق داشته است. هم‌زمان با رشد نوگرایی، شاهد رشد شاخص‌های عمده سکولاریزم بوده‌ایم. این شاخص‌ها هم در سطح اعتقادات (مخصوصاً آن دسته از اعتقادات که در اصطلاح کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، ارتدکس نامیده می‌شوند) و هم در سطح مراسم و مناسک مرتبط با کلیسا، نظیر حضور در مراسم دعا، تبعیت از فرامین کلیسا در زمینه رفتار فردی (غریزه جنسی، زاد و ولد و ازدواج) و تربیت کشیش، تغییرات بسیاری را شاهد بوده‌اند. این پدیده‌ها که مدت‌های طولانی در کشورهای شمال اروپا مشهور و ملموس بودند، بعد از جنگ جهانی دوم، کشورهای جنوب این قاره را نیز در بر گرفته‌اند. لذا اسپانیا و ایتالیا نیز شاهد افول دین مرتبط با کلیسا بوده‌اند. در یونان نیز وضع به همین منوال بوده است و ادعای محافظه‌کاران

کاتولیک که شورای دوم واتیکان را مسئول این افول می‌دانند مردود شمرده می‌شود. در حال حاضر نوعی فرهنگ اروپایی سکولار شکل گرفته است و آنچه در جنوب اروپا اتفاق می‌افتد حاصل نفوذ و سیطره این فرهنگ سکولار در کشورهای جنوبی است. بنابراین شاید بتوان پیش‌بینی کرد که تحولات مشابهی در اروپای شرقی نیز به وقوع خواهد پیوست به گونه‌ای که این کشورها به همراه سایر کشورهای اروپایی، یک اروپای واحد و جدید را شکل خواهند داد. در حالی که بحث و مجادله‌ای در مورد این واقعیات وجود ندارد، برخی از آثاری که اخیراً در زمینه جامعه‌شناسی دینی در فرانسه، بریتانیا و منطقه اسکاندیناوی به رشته تحریر در آمده‌اند، اطلاق واژه «سکولاریزم» به این تحولات را زیر سؤال برده‌اند. مجموعه اطلاعات موجود، بقا و حضور قدرتمند دین را، علی‌رغم بیگانگی گسترده مردم از تعالیم سازمان یافته کلیسا نشان می‌دهند. «تغییر جایگاه نهادی دین» بهتر از «سکولاریزم» می‌تواند توصیفی از وضعیت اروپا ارائه دهد. لذا اروپا با سایر نقاط جهان، و از جمله با ایالات متحده، تفاوت دارد. یکی از جالب توجه‌ترین معماهای جامعه‌شناسی دینی این است که چرا آمریکاییان بیش از اروپاییان، دین‌گرا و مذهبی هستند.

استثنای دیگری که در زمینه نظریه سکولارزدایی وجود دارد از ابهام کمتری برخوردار است. این استثنا همانا وجود یک خرده فرهنگ بین‌المللی است که افراد آن از نوعی آموزش عالی کاملاً سکولار، به سبک غرب، به ویژه در ادبیات، علوم تجربی، علوم انسانی و

علوم اجتماعی بهره‌مند هستند. این خرده فرهنگ، در واقع، عمده‌ترین «حامل» ارزش‌ها و اعتقادات پیشرو و روشنگر می‌باشد. پیروان این خرده فرهنگ جهانی از نفوذ فراوانی برخوردارند و بر نهادهایی که تعریف «رسمی» پدیده‌هایی نظیر نظام آموزشی، وسایل ارتباط جمعی، و حدود نظام حقوقی را ارائه می‌دهند احاطه دارند. این پدیده‌ها در سراسر جهان عمومیت دارند درست به همان‌گونه که در گذشته بوده‌اند (هرچند انشعاباتی در این خرده فرهنگ جهانی صورت پذیرفته و نمونه‌هایی از آن را می‌توان در کشورهای اسلامی مشاهده کرد). متأسفانه نمی‌دانم چرا افرادی که از چنین آموزش‌هایی بهره‌مند بوده‌اند به سکولاریزم روی می‌آورند. آنچه در اینجا می‌توانم بدان اشاره نمایم این است که ما از یک فرهنگ نخبه جهانی برخورداریم. لذا خیزش‌های دینی در کشورهای مختلف دارای ویژگی کثرت‌گرایانه هستند. این حرکت‌ها بیش از آن که از انگیزه‌های دینی صرف نشأت گرفته باشند، اعتراض و مقاومت در برابر نخبگان سکولار را نشان می‌دهند. جنگ به اصطلاح فرهنگی در ایالات متحده نیز از این ویژگی برخوردار است. می‌توانم به این نکته اشاره کنم که صحت و اعتبار نظریه سکولاریزم، به میزان فراوانی مدیون این خرده فرهنگ بین‌المللی است. روشنفکران به هر کجا سفر می‌کنند در محافل روشنفکری داخل شده و با افرادی نشست و برخاست می‌کنند که شباهت بیشتری با آن‌ها دارند. به همین دلیل، روشنفکران ممکن است دچار این اشتباه فاحش شوند که این محافل، منعکس‌کننده افکار کلیه افراد جامعه هستند.

دین خیزشگر: خاستگاه‌ها و دورنماها

پس از مروری تقریباً گسترده و نفس‌گیر در عرصه جهانی دین، در اینجا به برخی سئوال‌ات مطرح شده در مقالات گردآمده در این کتاب می‌پردازم. سؤال اول این است: خاستگاه خیزش دینی در عرصه جهانی چیست؟ در جواب این پرسش می‌توان به دو پاسخ احتمالی اشاره کرد. پاسخ اول: نوگرایی سعی دارد در قطعیتی که مردم در طول تاریخ با آن زیسته و خو گرفته‌اند شبهه و شک ایجاد نماید. شک و شبهه در مورد قطعیات، وضعیتی ناراحت‌کننده ایجاد می‌کند که بسیاری آن را غیرقابل تحمل می‌دانند و لذا حرکت‌های دینی که ادعای ارائه قطعیات به مردم را دارند مقبولیت عام می‌یابند. پاسخ دوم: جایگاه اجتماعی دیدگاه‌های صرفاً سکولار در میان نخبگان فرهنگی است. بخش عمده‌ای از مردم که با این فرهنگ بیگانه بوده ولی نفوذ آن را احساس می‌کنند این دیدگاه‌ها را مردود می‌شمارند (این مشکل آنجا صورت حادثتری به

جهان در قرن ۲۱، کمتر از جهان امروز به دین توجه دارد. گروه قلیلی از جامعه شناسان دینی، تلاش داشته‌اند نظریه قدیمی سکولاریزم را با آنچه که من آن را «آخرین خاکریز» نام نهاده‌ام، نجات دهند: نوگرایی، سکولاریزم را رواج می‌دهد و نهضت‌های دینی نظیر حرکت اسلامی و حرکت پروتستانیزم انجیلی نماد آخرین دفاع و خاکریز دین در برابر سکولاریزم هستند که پایدار نخواهند ماند و در نهایت این سکولاریزم است که پیروز خواهد شد. به بیان دیگر، نهایتاً روحانیان ایرانی، واعظین مسیحی، و لاماهای^{۱۷} تبتی همگی همچون اساتید ادبیات در دانشگاه‌های آمریکا رفتار کرده و چون آنان خواهند اندیشید. اما من این تز و فرضیه را قانع کننده و قابل قبول نمی‌دانم.

با ارائه این پیش‌بینی که در قرن آینده، جهان کمتر از اکنون به دنبال دین و مسائل دینی نیست باید در مورد عرصه‌های مختلف حرکت‌های دینی نیز به تأمل نشست. به عنوان نمونه، من گمان دارم ستیزه‌جوترین نهضت‌های اسلامی در خواهند یافت که بعد از به دست گرفتن قدرت در کشور، اتخاذ سیاست‌ها و مواضع کنونی در برابر نوگرایی مشکل است (به نظر می‌رسد این امر در ایران روی داده است). به عقیده من، پنتاکستالیزم نیز نمی‌تواند بر ویژگی‌های دینی و اخلاقی کنونی خود تأکید کند، زیرا بسیاری از پیروان آن دیگر مردم بی‌سواد و فقیر نبوده و بسیاری از آنان موفق به دستیابی به موقعیت‌های اجتماعی بالایی شده‌اند (این مطلب در آمریکا به صورت گسترده مصداق دارد). بسیاری از

خودمی‌گیرنده که فرزندان این مردم با آن نظام آموزشی تربیت می‌شوند که حتی مستقیماً عقاید و ارزش‌های آنها را مورد حمله قرار می‌دهد.) بنابراین، حرکت‌های دینی که رنگ و بوی ضدسکولار دارند در میان مردم مقبولیت می‌یابند، هر چند افراد طرفدار این حرکت‌های دینی برخی اوقات از خاستگاهی کاملاً غیردینی برخوردارند.

اما در اینجا بار دیگر به آنچه در ابتدای این مقال ذکر آن رفت اشاره می‌کنم. در ابتدای این بحث از نگرانی مقامات یک بنیاد آمریکایی در زمینه «بنیادگرایی» سخن به میان آمد. از یک جهت با امری بدیهی روبه‌رو هستیم. احساسات پرشور دینی همیشه وجود داشته‌اند؛ آنچه نیاز به توضیح و اثبات دارد فقدان و خلاء دین است و نه حضور آن. سکولاریزم جدید پدیده‌ای است که بسی بیش از ناآرامی‌های دینی از ابهام و پیچیدگی برخوردار است. به عنوان نمونه، در بحث‌ها و مطالعات جامعه‌شناسی دینی، دانشگاه شیکاگو بیش از مدارس اسلامی قم می‌تواند موضوع بحث قرار گیرد. به عبارت دیگر، پدیده‌های مورد بحث، سعی دارند استمرار جایگاه دین در تجربه بشری را نشان دهند.

سؤال دوم: روند احتمالی آتی، که خیزش دینی طی خواهد کرد چگونه خواهد بود؟ با توجه به تنوع حرکت‌های دینی در جهان معاصر، نمی‌توان به یک پیش‌بینی جهانی در این زمینه دست زد، زیرا پیش‌بینی در موارد و موقعیت‌های بسیار محدود امکان‌پذیر است. با این حال، در اینجا پیش‌بینی زیر می‌تواند تا حدودی صحیح باشد: هیچ دلیلی وجود ندارد که گمان کنیم،

17. Lama (روحانی بودایی)

دلایل موجهی دارند. میل به دین و تلاش برای یافتن معنایی که ورای فضای محدود دانش و علم تجربی بشر باشد یکی از ویژگی‌های بشر بوده است (این گفته نه تنها در چارچوب علم الهیات، بلکه در قالب علم انسان‌شناسی نیز مصداق دارد و یک فیلسوف «ندانم‌گرا»^{۱۸} و حتی مشرک نیز این آن را می‌پذیرد). میل به دین همواره در بشر وجود داشته‌است و از میان بردن آن عملاً امری محال است، البته متفکران تندرو عصر روشنگری و اخلاف امروزی آنها به چنین چیزی اندیشیده و می‌اندیشند. ولی تاکنون این میل از میان نرفته است و همان‌گونه که ذکر آن رفت، گمان‌ندارم در آینده نیز از میان برود. فصل مشترک تمام خیزش‌های مختلف دینی در انتقاد از سکولاریزم این است که هستی انسان بدون بهره‌مندی از تعالی دینی، چیزی جز یک هستی فقیر و حتی سست بنیاد نیست.

هر اندازه که سکولاریزم شکل و حالتی نو را اقتباس کند، نقد سکولاریزم می‌تواند حداقل نقد برخی از جوانب نوگرایی را نیز به دنبال داشته‌باشد. اما باید توجه داشت که حرکت‌های دینی مختلف، روابط مختلفی را با نوگرایی ایجاد کرده‌اند. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد از یک جهت می‌توان گفت که خیزش اسلامی، دیدگاهی منفی نسبت به نوگرایی دارد و در برخی موارد نظیر نقش زنان، دیدگاه‌های این حرکت کاملاً مخالف دیدگاه‌های نوگرایان در قبال زنان می‌باشد. همچنین به گمان من، می‌توان گفت که خیزش پروتستانیسم انجیلی، در بسیاری از

حرکت‌های دینی به نحوی از انحا، با نیروهای غیردینی ارتباط دارد و به طور کلی آینده دین را، حداقل تا حدودی، متأثر از نیروهای غیردینی می‌دانند. به عنوان نمونه، اگر در ایالات متحده، حرکت پروتستانیسم انجیلی در عرصه‌های سیاسی و حقوقی این کشور موفقیت کسب نمی‌کرد آینده‌ای متفاوت را برای خود رقم زده بود. افزون‌بر این، در عرصه دین نیز، همچون سایر عرصه‌های تلاش انسان، برخی افراد نقش‌های عمده‌ای ایفا می‌کنند که مورخان و جامعه‌شناسان تمایلی به پذیرش آنها ندارند. به عنوان مثال، در ایران بدون وجود آیت‌الله خمینی نیز، امکان وقوع انقلاب اسلامی وجود داشت، اما در آن صورت مطمئناً ماهیت آن متفاوت از اکنون بود. هیچ‌کس نمی‌تواند ظهور شخصیت‌های کاریزماتیک را که آغازگر حرکت‌های قدرتمند دینی در جوامع و مناطق دور از انتظار هستند پیش‌بینی نماید. چه کسی می‌داند، شاید حرکت و خیزش دینی بعدی در آمریکا، در میان دانشگاهیان پسانوگرای^{۱۸} سرخورده و مأیوس به وقوع پیوندند!

سؤال سوم: آیا خیزش‌های دینی در انتقاد خود از نظام سکولاریزم با یکدیگر تفاوت دارند؟ بله، تفاوت دارند و این تفاوت بستگی تام به نظام‌های اعتقادی آنها دارد. کاردینال راتزینگر^{۱۹} و دالایی لاما^{۲۰} از جنبه‌های مختلف فرهنگ سکولار معاصر ناخرسندند.

با این حال، آنچه آنان در مورد آن اتفاق نظر دارند بی‌محتوا بودن فرهنگی است که تلاش دارد بدون هیچ‌گونه پایگاه متعالی، همه‌گیر و فراگستر شود. و البته آنها در اتخاذ این دیدگاه

18. post- modernist

19. Cardinal Ratzinger

20. Dalai Lama

21. Agnostic

مناطق، مخصوصاً آمریکای لاتین، دیدگاه‌های مثبت تری نسبت به پدیده نوگرایی داشته است. پروتستان‌های جدید، بسیاری از سنت‌هایی را که مانعی در برابر نوگرایی بوده‌اند کنار گذاشته‌اند. به عنوان مثال، آنان مردسالاری و نیز پذیرش سلسله مراتب را که از پدیده‌های رایج در کاتولیسیم ایبرایی^{۲۲} است منسوخ ساخته‌اند. کلیساهای آنان ارزش‌ها و رفتارهایی را ترویج می‌کنند که به پدیده نوگرایی کمک نمایند. به نمونه‌ای از این موارد اشاره می‌کنم: پروتستان‌های انجیلی به منظور حضور هرچه بیشتر در اجتماعات دینی خود، باید کتاب مقدس را بخوانند؛ علاقه به خواندن کتاب مقدس، آنان را به یادگیری خواندن و نوشتن، و مهم‌تر از آن، آموزش و اصلاح نفس تشویق می‌نماید. افزون بر این، آنان خواهان بحث در زمینه گردهمایی در کلیسا خواهند شد، زیرا مسائل مربوط به این گردهمایی‌ها عمدتاً توسط افراد عادی (مخصوصاً زنان) مدیریت می‌شود؛ لذا لازم می‌گردد که این افراد فنون و مهارت‌های لازم جهت مدیریت و اداره گردهمایی‌ها و نیز مسائل مالی را فراگیرند. بنابراین می‌توان به جرأت اذعان داشت که مراسم گردهمایی پروتستان‌های انجیلی در کلیسا، می‌تواند دموکراسی و تحرک اجتماعی را به جامعه تزریق نماید.

خیزش دینی و مسائل جهانی

مسائل دیگری که در این مجلد مطرح می‌گردند به رابطه خیزش دینی با شماری از موضوعاتی که ارتباطی هم با دین ندارند می‌پردازند. اول، سیاست جهانی: در اینجا می‌توان

نظریه مشهوری را که ساموئل هانتینگتون^{۲۳} در زمانی نه چندان دور مطرح کرد زیر سؤال برد. هانتینگتون اعلام نمود که بعد از جنگ سرد، روابط بین‌الملل، بیش از آن که متأثر از تضادهای ایدئولوژیک باشد از «جدال تمدن‌ها» تأثیر خواهد پذیرفت. در مورد این تز باید به نکته‌ای اشاره داشت. در حال حاضر، تضاد ایدئولوژیکی که جنگ سرد را سبب شد وجود ندارد، اما نمی‌توانم با قطعیت بگویم که آن نوع تضاد برای همیشه از میان رفته است. همچنین نمی‌توان با قطعیت اذعان داشت که در آینده تضادهای ایدئولوژیک صورت نخواهند پذیرفت. مادام که ناسیونالیسم یک ایدئولوژی محسوب می‌شود (هر ناسیونالیسمی، ایدئولوژی خاص خود را دارد)، ایدئولوژی می‌تواند در بسیاری از کشورها وجود داشته و تأثیرگذار باشد.

البته می‌توان گفت در غیاب تقابلی که بین بلوک کمونیست شرق، به رهبری شوروی سابق، و بلوک غرب، به رهبری آمریکا، وجود داشت، فرهنگ‌هایی که در دوران جنگ سرد سرکوب شده بودند هم اینک جانی تازه یافته‌اند. برخی از این فرهنگ‌ها خود به ایدئولوژی تبدیل شده‌اند و نمونه بارز آن را می‌توان در هویت متمایز آسیایی، که برخی دولت‌ها و روشنفکران شرق و جنوب شرق آسیا برای خود ایجاد کرده‌اند، مشاهده کرد. این ایدئولوژی آسیایی، در بحث‌هایی که بر سر مسئله حقوق بشر (آنچنان که ایالات متحده، دولت‌های غربی و سازمان‌های دولتی آن را معرفی می‌کنند) انجام

22. Iberian (ایبریا = اسپانیا و پرتغال)

23. Samuel Huntington

را تشدید کند: می‌گویند مردی در یکی از خیابان‌های تاریک بلفاست^{۲۶} در حال راه رفتن بوده که ناگهان فرد مسلحی او را متوقف کرده و در حالی که با اسلحه کله او را نشانه رفته است می‌پرسد: «تو کاتولیک هستی یا پروتستان؟». مرد با ترس و لرز جواب می‌دهد: «من ملحد هستم.» و فرد مسلح در همان حال از او می‌پرسد: «خوب، بگو ببینم آیا تو ملحد پروتستان هستی یا ملحد کاتولیک؟»

دوم، جنگ و صلح: شاید یکی از زیباترین سخنانی که می‌توان بر زبان راند این باشد که دین در همه جای دنیا منادی صلح است. متأسفانه چنین گفته‌ای نمی‌تواند صحت داشته باشد. در جهان امروز، دین در اغلب مواقع عامل وقوع و گسترش جنگ، هم در درون ملت‌ها و هم میان ملت‌های مختلف، بوده است. سازمان‌ها و حرکت‌های دینی آتش جنگ‌های داخلی در شبه قاره هند، بالکان، خاورمیانه و آفریقا را شعله‌ور ساخته‌اند. البته، در برخی موارد، نهادهای دینی سعی داشته‌اند از سیاست‌های جنگ طلبانه جلوگیری کرده و بین طرف‌های در حال جنگ میانجیگری نمایند. به عنوان نمونه، واتیکان در برخی منازعات بین‌المللی در آمریکای لاتین به عنوان یک میانجی موفق عمل نمود. هم چنین حرکت‌های صلح طلبانه دینی نیز در برخی کشورها به وجود آمده‌اند (در آمریکا، به هنگام جنگ ویتنام). هم روحانیون کاتولیک و هم روحانیون پروتستان سعی داشته‌اند در منازعات ایرلند شمالی میانجی‌گری نمایند هرچند

می‌دهند نمود بیشتری یافته است. اما اگر این مشاجرات را جرقه‌ای جهت جدال تمدن‌ها بدانیم تا حدود زیادی غلو کرده‌ایم. تمدن‌ها در صورتی جدال تعریف شده دینی را تجربه خواهند کرد که دیدگاه‌های رادیکال نهضت اسلامی، در طیف گسترده‌ای از کشورها استقرار یافته و شالوده سیاست خارجی آن کشورها را تشکیل دهد. اما تاکنون چنین امری حادث نگشته است.

برای ارزیابی نقش دین در سیاست بین‌المللی، بهتر است بین نهضت‌های سیاسی که از دین نشأت می‌گیرند و نهضت‌هایی که از دین برای اغراض سیاسی خاص و منافع کاملاً غیردینی سود می‌جویند، تمایز قایل شد. چنین تمایزی مشکل است اما غیرممکن نمی‌باشد. لذا دلیلی وجود ندارد که بمب‌گذاری انتحاری نهضت اسلامی «هاوس»^{۲۴} را ناشی از اعتقادات دینی انتحارکنندگان ندانیم. بر عکس، دلایل بسیاری وجود دارد که ثابت می‌کند سه گروه عمده‌ای که در منازعات بوسنی و هرزه‌گوین دخیل بودند به هیچ وجه نماد جدال بین ادیان نبوده و جدال آنان منبث از اعتقادات دینی نبود. گمان می‌کنم برای اولین بار، پی.جی. اُرورک^{۲۵} این مسئله را خاطر نشان ساخت که سه گروه درگیر در بحران بوسنی، همگی از یک نژاد بوده و به یک زبان صحبت می‌کنند و تنها تفاوت آنها دینی است که هیچ یک از آنها به آن اعتقادی ندارند. در زیر حکایت و شاید لطیفه‌ای را نقل می‌کنم که می‌تواند شک در ماهیت دینی یکی از به اصطلاح دینی‌ترین منازعات جهانی، یعنی نزاع کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در ایرلند شمالی،

24. Islamic Haws 25. P.J.O' Rourke

26. Belfast (مرکز ایرلند شمالی است)

دانشگاه بوستون برای یک کار پژوهشی در این زمینه در نظر داشت این بود: «ماکس وبر سالم و سر حال بوده و در گواتمالا زندگی می‌کند.» در مقابل، کاتولیسیم ایبری که در آمریکای لاتین استقرار داشت چنین ارزش‌هایی را ترویج نمی‌نمود.

اما سنت‌های دینی تغییر می‌پذیرند. اسپانیا در دوران فرانکو، دوره‌ای موفقیت‌آمیز از توسعه اقتصادی را تجربه کرد. یکی از مهم‌ترین عوامل در این راه، ترکیب سنت‌های سفت و سخت دینی با نوعی روی‌آوری به بازار آزاد در مباحث اقتصادی بود. قبلاً اشاره کردم که عموماً نظام اقتصادی اسلام با نظام اقتصاد بازار سازگار نیست؛ با این حال مهاجران مسلمان در برخی کشورها (نظیر کشورهای واقع در صحرای آفریقا) عملکرد مثبتی داشته‌اند، و به عنوان نمونه در اندونزی یک نهضت اسلامی مقتدر وجود دارد که قادر است نقشی بسیار سازنده در بهبود وضعیت اقتصادی ایفا نماید. در اینجا باید این نکته را خاطر نشان سازم که سال‌هاست مشاجرات و مباحثات فراوانی در مورد نقش ارزش‌های منبعث از ایدئولوژی کنفوسیوسی در پیشرفت اقتصادی شرق آسیا در جریان است؛ اگر بتوان کنفوسیونیزم را نوعی دین تلقی نمود، پس می‌توان گفت که دین کمک به بهبود و توسعه اقتصادی نقش مؤثری را ایفا نموده است.

یکی از ابعاد اخلاقی این موضوع که می‌تواند

27. The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism

28. Max Weber

تلاش‌های آنان با شکست مواجه شده است. اما نباید صرفاً به فعالیت و عملکرد نهادها یا گروه‌های دینی رسمی در این زمینه توجه داشت. ممکن است ارزش‌های دینی رایج در جامعه، تبعات صلح‌جویانه‌ای را به دنبال داشته باشند که حتی کلیسا نیز نتواند آن تبعات را در جامعه جاری و ساری سازد. به عنوان نمونه، برخی تحلیل‌گران بر این باورند که نشر و گسترش تعالیم مسیحی در آفریقای جنوبی، در خاتمه‌بخشیدن به عمر نظام آپارتاید مؤثر بودند، هرچند نهاد کلیسا، حداقل در چند سال آخر حکومت آپارتاید، در قطب‌بندی‌های موجود بین طرفین وارد شده بود.

سوم، توسعه اقتصادی: مهم‌ترین کتابی که در زمینه رابطه دین و توسعه اقتصادی به رشته تحریر درآمده کتابی است به نام «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری»^{۲۷} که جامعه‌شناس شهیر آلمانی، ماکس وبر^{۲۸} به سال ۱۹۰۵ تألیف نمود. در خلال ۹۰ سال گذشته، پژوهشگران در مورد تزارائه شده در این کتاب، بحث‌های فراوانی انجام داده‌اند. آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که برخی ارزش‌های دینی بیش از دیگر ارزش‌ها، توسعه اقتصادی جدید را سبب خواهند شد. احتمالاً چیزی شبیه به «اخلاق پروتستانی» وبر می‌تواند در مراحل اولیه رشد سرمایه‌داری نقش مهمی ایفا می‌کند. اخلاقی که برای انضباط شخصی، کارسخت، صرفه‌جویی، و تشویق به یادگیری اهمیت فراوان قائل می‌شود. پروتستانیزم انجیلی جدید در آمریکای لاتین، این ارزش‌ها را مدنظر قرار داده و لذا عنوانی را که مؤسسه تحت سرپرستی من در

مشکل آفرین نیز باشد این است که ارزش‌هایی که در یک دوره خاص توسعه اقتصادی، کارکرد داشته‌اند ممکن است در دوره‌های دیگر کارایی نداشته و منسوخ گردند. ارزش‌های اخلاقی پروتستان، در دوره‌ای که والت روستو^{۲۹}، آن را دوره «صعود»^{۳۰} نامیده است مفید به نظر می‌آمدند اما ممکن است در دوره‌های بعدی چنین نباشند. برخی ارزش‌هایی که سختگیری‌های کمتری به دنبال دارند می‌توانند در اقتصادهای به اصطلاح پسا- صنعتی^{۳۱} اروپا، آمریکای شمالی و آسیای شرقی کارایی مفیدی داشته باشند. به عنوان نمونه، هرچند از لحاظ اخلاقی، صرفه‌جویی، عملی قابل تحسین و ستایش برانگیز است، اما از لحاظ اقتصادی ممکن است کار درستی محسوب نگردد. طرفداران «مکتب اصالت لذت^{۳۲}»، که برای نجات خویش از فقر، دوران سختی را پشت سر گذاشتند، برای اقتصادهای پیشرفته و برخوردار از تکنولوژی برتر، افرادی مناسب محسوب می‌شوند.

نهایتاً، حقوق بشر و عدالت اجتماعی: نهادهای دینی در زمینه حقوق بشر و عدالت اجتماعی سخن فراوان گفته‌اند. برخی از این گفته‌ها تبعات سیاسی مهمی به دنبال داشته‌اند که نمونه‌های بارز آن را می‌توان در مبارزات حقوق بشر در ایالات متحده و فروپاشی حکومت‌های کمونیستی اروپای شرقی مشاهده نمود. اما همان‌گونه که قبلاً اشاره شد در زمینه ماهیت حقوق بشر، ادیان مختلف، دیدگاه‌ها و نقطه‌نظرات متفاوتی دارند. همین گفته در مورد تفکر عدالت اجتماعی نیز مصداق دارد: آنچه که در نظر گروهی عدالت محسوب می‌شود ممکن است در نظر گروه

دیگری بی‌عدالتی محض تلقی گردد. برخی اوقات به نظر می‌رسد موضعی که گروه‌های دینی در زمینه موضوعات حقوق بشر و عدالت اجتماعی اتخاذ می‌کنند مبتنی بر نوعی منطق دینی است. مثلاً مخالفت کلیسای کاتولیک رم با سقط جنین و روش‌های جلوگیری از بارداری نمونه‌هایی از این دست محسوب می‌شوند. و در برخی مواقع، مواضع اتخاذ شده در زمینه عدالت اجتماعی، منعکس‌کننده منافع افراد در شبکه‌ای از طبقات اجتماعی غیردینی است. به گمان من، در مثالی که در مورد کلیسای کاتولیک ذکر شد، نهادهای کلیسای کاتولیک آمریکا همیشه در زمینه مسائل عدالت اجتماعی چنین موضعی داشته‌اند ولی در مورد رابطه جنسی و زاد و ولد چنین موضعی اتخاذ ننموده‌اند. در اینجا به صورت اجمالی در مورد موضوعات بسیار پیچیده سخن گفتم. از من خواسته شد که دیدگاه جهانی در این زمینه را توضیح دهم و من نیز تلاش نمودم که چنین کنم. کلام خود را با این سخن آرام‌بخش به پایان می‌رسانم، سخنی که هم برای آنان که امید فراوان به نقش دین در مسائل جهانی دارند و هم برای آنانکه از نقش منفی و مخرب دین بیمناک‌اند آرامش به همراه می‌آورد. در ارزیابی این نقش هیچ راهی جز اتخاذ رویکردهای مختلف در جهت شناخت مورد به مورد ادیان وجود ندارد. ولی یک جمله را می‌توان با قطعیت عنوان داشت: آنان که از نقش دین در تحلیل مسائل جهان معاصر غفلت می‌ورزند مرتکب خطای بزرگی می‌شوند.

29. Walt Rostow

30. take - off

31. post - industrial

32. Hedonists